



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۱۸ مهر ۱۳۹۷

موضوع جزئی: مقدمات - امر پنجم: بررسی اشتراط استحباب نکاح به اشتیاق به آن

مصادف با: ۳۰ محرم ۱۴۴۰

سال اول

جلسه: ۱۱

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

در مقدمه پنجم یا به تعبیر دیگر امر پنجم از امور مقدماتی، بحث در این بود که استحباب نکاح آیا مشروط به شوق و رغبت به نکاح هست یا خیر؟ عرض شد در این باره سه قول وجود دارد. مشهور بر این عقیده هستند که استحباب نکاح مطلق است؛ چه نفس انسان اشتیاق به نکاح داشته باشد و چه نداشته باشد. گروهی هم عقیده دارند استحباب نکاح مشروط به اشتیاق و رغبت به نکاح است؛ یعنی اگر کسی شوق و رغبت و میل به نکاح نداشته باشد، نکاح برای او مستحب نیست. سه دلیل برای این قول ذکر کردیم و هر سه را ابطال کردیم. معلوم شد نه آیات و نه روایات و نه استحساناتی که کرده بودند، نمی تواند اشتراط استحباب نکاح به این شرط را اثبات کند.

ادله قول سوم

قول سوم که در حقیقت یک مرحله بالاتر از قول دوم است، این بود که نه تنها نکاح برای کسی که شوق ندارد مستحب نیست، بلکه برای او استحباب در ترک نکاح است. یعنی مستحب است که ازدواج نکند. این مطلب از بعضی عبارات شیخ طوسی در کتاب مبسوط قابل استفاده است.

شیخ طوسی عبارتی دارد که می فرماید: «الناس ضربان ضرب مشته للجماع، و قادر علی النکاح، و ضرب لا یشتهیه»، مردم دو گروه اند: یک عده اشتها و میل به جماع دارند و قادر بر ازدواج هستند؛ و یک نوع از مردم این میل را ندارند. «فالمشتهی یستحب له أن یتزوج»، کسی که اشتها دارد، مستحب است که ازدواج کند. «و الذی لا یشتهیه المستحب أن لا یتزوج»، کسی هم که اشتها ندارد، مستحب است که ازدواج نکند. فرقی هم در این جهت بین زن و مرد نیست. «لقوله تعالی فی مقام مدح یحیی و سیداً و حصوراً و نبیاً من الصالحین فمدحه علی کونه حصوراً و هو الذی لا یشتهی النساء»^۱. یعنی دلیل بر اینکه مستحب است ازدواج نکند، این است که خداوند تبارک و تعالی در مقام مدح یحیی پیامبر فرموده: «و سیداً و حصوراً و نبیاً من الصالحین». خود مدح خداوند بر اینکه او حضور است، دال بر آن است که ازدواج نکردن یک امر ممدوح است. ملاحظه فرمودید به همان آیه ای که در قول دوم استدلال شد، اینجا نیز استدلال شده است. یعنی اگر ما ادله قول سوم را بخواهیم ذکر کنیم، تقریباً ادله همان ادله قول دوم است. آیه «سیداً و حصوراً» و همچنین آیه «و زین للناس حب الشهوات من النساء و البنین و الاموال» و حتی دلیل سوم که بالاخره ازدواج در دسر دارد و مانع آن است که انسان بیشتر به عبادت

^۱. مبسوط، ج ۴، ص ۱۶۰.

و تحصیل علم بپردازد. لذا کسی که رغبت و اشتها ندارد، نه تنها نکاح برای او استحباب ندارد بلکه عدم النکاح برای او مستحب است. لذا همان ادله بعینه برای قول سوم نیز قابل ذکر است.

بررسی ادله قول سوم

پاسخ و اشکال به این ادله دقیقاً همان است که ذکر کردیم؛ لذا ما نه تقریب استدلال و نه اشکال به این ادله را اعاده نمی‌کنیم. فقط تنها تفاوتی که وجود دارد، این است که مدعا در قول دوم عدم استحباب النکاح است اما در قول سوم استحباب ترک النکاح است و این دو با هم فرق دارند. لذا باید دقت کرد که یک تفاوت جزئی در تقریب استدلال برای قول دوم و نیز برای قول سوم هست که بالاخره باید بگونه‌ای به این دو آیه استدلال کنیم که طبق قول دوم عدم استحباب النکاح استخراج شود و طبق قول سوم باید طوری این دلیل تقریب شود که از آن ترک النکاح به عنوان مستحب استخراج شود. علی‌ای حال همان طور که این ادله مدعای قول دوم را نمی‌تواند اثبات کند، توانایی اثبات قول سوم را هم ندارد. فقط قول اول باقی می‌ماند.

ادله قول اول

قول اول این بود: استحباب النکاح مطلقاً. یعنی به طور کلی حتی کسی که اشتیاق به ازدواج هم ندارد، ازدواج برای او مستحب است. مشهور بر این عقیده هستند. دلیل بر این مسأله هم طبق بیان مرحوم سید در عروه که در ذیل مسأله یک آمده، دو دلیل است.

دلیل اول

دلیل اول اطلاق ادله و اخبار از آیه و روایات است. اگر ما دلالت آیه «و انکحوا الأيامی منکم و الصالحین من عبادکم و إمائکم» را بر استحباب پذیرفتیم، این آیه اطلاق دارد. اثبات می‌کند که نکاح مطلقاً مستحب است. هیچ قیدی در آن ذکر نشده که این استحباب مربوط به کسانی است که اشتیاق و رغبت دارند و در مقام بیان هم هست. پس با توجه به اینکه آیه در مقام بیان است و تقییدی به مشتاقین به نکاح نشده، دلالت می‌کند بر استحباب النکاح مطلقاً. و کذلک الروایات؛ در روایات هم ملاحظه فرمودید که تمام روایاتی که خواندیم، چه آن‌هایی که دال بر این است که نکاح مستحب است و تحریک بر نکاح می‌کند، چه آن‌هایی که مذمت بر ترک نکاح می‌کند، چه روایاتی که از آن‌ها مذمت العزوبه استفاده می‌شود، در هیچ کدام قیدی نیامده که اگر مثلاً اشتیاق به نکاح نداشته باشند، این استحباب ندارد. لذا اطلاق ادله، یعنی آیه و روایات، اقتضا می‌کند که نکاح مطلقاً مستحب باشد.

سؤال:

استاد: شما می‌خواهید بفرمایید در مقام بیان نیست. این از قیودی نیست که در مقام بیان آن نباشد، سلماً آیه هم در مقام بیان نباشد، این همه روایت داریم، بالاخره در یکی از این روایات این نیامده و نمی‌توانیم بگوییم هیچ کدام این‌ها در مقام بیان نبوده‌اند.

دلیل دوم

دلیل دوم، این است که فایده نکاح بنابر آنچه از روایات استفاده می‌شود، چیزی فراتر از مسأله شهوت و ارضاء این غریزه است. فوایدی در روایات برای نکاح ذکر شده؛ از جمله عفت، حفظ نفس، پرهیز از گناه، کنترل شهوت و ارضاء این غریزه،

اما در کنار این، فواید دیگری ذکر شده، از جمله بقاء النسل؛ اصلاً نوع بشر با ازدواج باقی مانده است. اگر قرار باشد ازدواج ترک شود، کم کم نسل بشر منقرض می شود و قطعاً این امر پسندیده‌ای نیست. فایده دوم این است که در بین انسان‌ها اگر عدد و نفوس مسلمانان بیشتر شود، این خودش یک امتیاز است. تکثیر نفوس مسلمین و امت پیامبر، تنها از راه ازدواج ممکن است.

این‌ها منافع و فوایدی است که از قبل ازدواج حاصل می شود؛ چه شخص متزوج میل به نکاح داشته باشد و چه نداشته باشد. اگر این منافع، منافع مهمی است - که هست - و اهمیت آن چه بسا از ارضاء یک غریزه برای یک شخص بسیار مهم تر و بیشتر است، پس این اغراض و حکمت‌ها و مصلحت‌ها اقتضا می کند که حتی کسانی که میل به نکاح ندارند، این کار را انجام دهند. کسی که رغبت به نکاح ندارد، وقتی ازدواج می کند در حصول غرض حفظ نسل، تأثیر دارد. کسی که میل به نکاح ندارد و مسلمان است، در تحقق غرض تکثیر امت پیامبر، تأثیر دارد. بنابراین مسأله استحباب نکاح، فقط برای این نیست که شهوت‌ها را کم و کنترل کند و آن را ارضاء کند، بلکه این منافع و فواید و مصالح، اموری است که در نفس ازدواج پیگیری و تعقیب می شود و در این جهت فرقی بین من اشتاقت نفسه و من لم یشتق نیست.

فتحصل مما ذکرنا کله که حق در مسأله اشتراط یا عدم اشتراط نکاح به میل و رغبت، این است که استحباب نکاح مشروط به چنین شرطی نیست بلکه مطلقاً ثابت است.

امر ششم

امر ششم از امور مقدماتی، باز هم مربوط به استحباب نکاح است. ملاحظه فرمودید غیر از مقدمه و امر اول که درباره معنای نکاح لغتاً و اصطلاحاً بود، بقیه مقدمات همه حول مسأله استحباب نکاح است. امر اول درباره معنای نکاح بود؛ امر دوم در استحباب نکاح بود؛ امر سوم در کراهت عزوبت؛ امر چهارم در متعلق استحباب که آیا طبیعه النکاح است یا طبیعه النکاح بقید قصد القربة. امر پنجم هم درباره اشتراط استحباب به میل و رغبت یا عدم اشتراط بود.

مقدمه ششم باز به مسأله استحباب نکاح برمی گردد؛ و آن اینکه آیا استحباب نکاح مقید به واحده است یا مقید به واحده نیست. یعنی چه؟ یعنی فقط برای ازدواج با همسر اول مستحب است؟ یعنی اگر کسی بخواهد زن دوم، سوم یا چهارم بگیرد، استحباب ندارد یا اینکه به عکس. این فقط برای مرد است برای اینکه اساساً امکان ازدواج دوم و سوم و چهارم، برای زن نیست. زنی که ازدواج کرده و طلاق گرفته، جزء همان عذب‌ها است و از موضوع این بحث خارج است. موضوع امر ششم، فقط مردان هستند؛ چون در مورد زنان امکان ندارد و تصویر نمی شود. اینکه ما می گوئیم نکاح استحباب دارد، قاعداً در اینجا فقط برای مرد تصویر می شود. لذا بحث این است که آیا اگر همسر اول را اختیار کرد و الان هم فرض این است که عزوبت ندارد؛ یعنی تنها نیست و با همسر اول در حال زندگی است؛ این استحباب برای اینکه زن دوم، سوم یا چهارم را اختیار کند، ثابت می شود یا خیر؟ آیا استحباب النکاح مقید به واحده هست یا مقید به واحده نیست؟

سؤال:

استاد: اگر ما اشتراط را اثبات کنیم، یعنی دومی و سومی و چهارمی، مستحب نیست؛ ولی جایز هست. اینجا نمی خواهیم بحث جواز نکاح را طرح کنیم. ما در بحث جواز نکاح دوم، سوم، چهارم بحث نداریم؛ اصل جواز مفروغ عنه است و نصّ

قرآن و روایات این را ثابت کرده است. بحث در استحباب است؛ بعد از ثبوت اصل الجواز، آیا استحباب دارد یا خیر؟

شرح رساله حقوق امام سجاد(ع)

همان طور که وعده دادیم قرار شد روزهای چهارشنبه راجع به رساله الحقوق امام سجاد مطالبی را بیان کنیم. چون قبلاً هم روزهای چهارشنبه روایت می خواندیم؛ اما اینجا به نظر می رسید که این زمان ها ولو کم است اما بعداً که جمع می شود مجموعاً یک زمان قابل توجهی است.

سند رساله حقوق

آنچه که به عنوان رساله حقوق امام سجاد معروف شده، در واقع یک مطلبی است که از امام سجاد نقل شده و منبع آن:

۱. تحف العقول است که ابن شعبه حرانی نوشته. در بحث های رجالی درباره کتاب تحف العقول و اعتبار یا عدم اعتبار آن بحث کردیم. این روایت، در کتاب تحف العقول تألیف ابن شعبه حرانی — متوفی ۳۸۱ قمری — آمده است. مشکل تحف العقول چه بسا این است که روایات را با سند نقل نکرده است؛ یعنی روایاتی که در کتاب تحف العقول آمده، نوعاً سند آن ذکر نشده است.

۲. دیگری، کتاب خصال شیخ صدوق است که یک سال بعد از ابن شعبه حرانی فوت کرده؛ یعنی شیخ صدوق متوفی ۳۸۲ قمری است.

۳. سند دیگرش، من لایحضره الفقیه است که این هم برای شیخ صدوق است.

از نظر سندی، اگر بخواهیم کتاب و مؤلف کتاب را ملاحظه کنیم، قهراً در بین این سه منبع، من لایحضره الفقیه اعتبار بیشتری دارد. ما در بحث های رجالی یک بحثی داشتیم درباره اعتبار کتب اربعه. ما این نظر را اختیار کردیم که کتب اربعه معتبر هستند؛ روایاتی که در کتب اربعه ذکر شده، یعنی کافی، استبصار، تهذیب و من لایحضره الفقیه، اگر دوستان خواستند می توانند آنجا مراجعه کنند و ادله و براهین اعتبار کتب اربعه را مشاهده کنند. در بین کتب اربعه، کتاب کافی یک ویژگی خاصی دارد. کسانی هم که قائل به اعتبار کتب اربعه هستند، کم نیستند؛ از جمله مرحوم محقق همدانی صاحب مصباح الفقیه یا مخصوصاً در مورد کتاب کافی مرحوم نائینی این عقیده را دارد.

به هر حال با توجه به اینکه این روایت در من لایحضر ذکر شده، به نظر ما این روایت معتبر است. البته این روایت نقل های متفاوتی دارد. یعنی نقل خصال با نقل من لایحضر با نقل تحف العقول، یک تفاوت های جزئی دارند. در اینکه این تفاوت ها چیست، شاید به مناسبت هایی اشاره کردیم. فقط در من لایحضر که این بیان امام سجاد را نقل کرده، آن جا تصریح نکرده که این یک رساله ای از امام سجاد است. اما در خصال این را به صراحت بیان کرده است. لذا از این جهت مشکلی نیست.

در تحف العقول، سند روایت ذکر نشده و این می تواند روایت را از حیث سند شبهه ناک کند؛ اما وقتی شیخ صدوق در من لایحضر این روایت را نقل می کند ولو مرسلأ هم باشد، اما مثل مسانید اوست. در مورد مراسلات شیخ صدوق، این مطلب مشهور است. برخی معتقدند که آن دسته از مراسلات شیخ صدوق که به صورت قطعی به امام نسبت داده؛ مثلاً گفته عن ابی جعفر(ع)، سند نیاورده ولی تعبیر عن ابی جعفر یا عن ابی عبدالله(ع) آورده، در واقع کأن مثل این است که او قطع به صدور این روایت از امام معصوم داشته ولی سند آن را ذکر نکرده است. این دسته از مراسلات شیخ صدوق حتماً در حکم مسند است و مثل آن است که سند آن ذکر شده باشد. بر این اساس آنچه که در مورد سند این روایت می توانیم بگوییم، این است

که این معتبر است.

به غیر از مسأله سند، مضامین این رساله، خودش می‌تواند قرینه باشد که این از معصوم صادر شده است.

محتوای رساله

به هر حال این رساله یک منشور جامع و کاملی از حقوق است که در واقع مبین سه ضلع از روابطی است که انسان در این دنیا دارد: ۱. رابطه انسان با خدا ۲. رابطه انسان با خودش ۳. رابطه انسان با دیگران. البته انسان یک رابطه‌ای با طبیعت و محیط پیرامون خودش دارد ولی مجموعه شعب روابط انسانی از این سه خارج نیست. در این رساله امام سجاد به نحو مستوفی حقوقی را که در اثر این ارتباط سه ضلعی برای انسان‌ها ثابت می‌شود را ذکر کرده‌اند. البته عمده آن مربوط به رابطه انسان با خودش و رابطه انسان با دیگران است؛ یعنی حقوق انسانی.

در بدو امر حق الله را مطرح کرده‌اند؛ آن هم از این باب که یک مبنایی برای سایر حقوق است که من خواهم گفت. اساساً مبنای حقوق انسانی و منشأ آن همان حق الله است. شاید از این ۵۱ یا ۵۲ حق که در اینجا ذکر شده، علی‌رغم اینکه یک اختلافاتی وجود دارد، مثلاً در خصال که بحث این حقوق را مطرح کرده، یک حقی را به عنوان حق حج ذکر کرده که در تحف العقول یا برخی دیگر، این مطلب ذکر نشده است. این تفاوت فعلاً مورد نظر نیست؛ اما اجمالاً شاید ۵۰ حق مربوط به حقوق انسانی است و یک حق به عنوان حق الله که آن هم خیلی کلی بیان شده و ما إن شاء الله شرح خواهیم داد.

مسأله عمده این است که لازم است در اینجا یک بحث مقدماتی داشته باشیم. اساس و محور این بیان امام سجاد(ع) و این رساله، حق است؛ حق الله، حق الانسان، اعضای انسان. یعنی شاید کلمه‌ای که بیش از سایر کلمات در این رساله بر آن تأکید شده، کلمه حق است. ما باید این را بشناسیم که اولاً حق یعنی چه؟ منظور از حق در اینجا چیست؟ چون من دیده‌ام که بعضی‌ها این حق را به معنای تکلیف گرفته‌اند. آیا اینکه امام سجاد(ع) می‌فرماید حق انسان بر زبانش یا بر چشمش یا حق همسایه، این یعنی چه؟ یعنی تکلیف؟ این یک حکم است؟ اولاً معنای حق باید معلوم شود.

نکته مهم مخصوصاً در مباحث اخلاقی که خودم معمولاً سعی می‌کنم این را در بحث‌ها و سخنرانی‌ها رعایت کنم، این است که یک طوری اصول اخلاقی تحلیل و تبیین شود که انسان خودش رغبت پیدا کند و نه صرفاً با وعده و وعید البته این لازم است اما مسأله مهم این است که اگر انسان خودش را بشناسد، حق را بشناسد، منشأ حقوق را بداند، یعنی زیربنای این امور برای او روشن شود، تمایل و گرایش و رغبت او به کسب فضائل بیشتر می‌شود.

ما بر این اساس، لازم می‌دانیم مختصری درباره معنا و ماهیت حق، منشأ حق و اینکه این حقوق از کجا ناشی شده است، مطالبی را عرض کنیم. یک کسی ممکن است بگوید من این حق را قبول ندارم؛ این حق از کجا ناشی شده است. لذا معنای حق و منشأ حق و انواع، این‌ها بحث‌هایی است که مقدماً باید درباره آن سخن گفت. البته ما بخواهیم وارد این وادی شویم، بحث‌های زیادی درباره حق و حقوق مطرح است؛ اما عمده این دو سه مطلب است: معنا و ماهیت معلوم شود؛ فرقی که با تکلیف دارد؛ انواع حق معلوم شود و منشأ آن.

«الحمد لله رب العالمین»